

فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان
سال نهم شماره ۳۳، زمستان ۱۳۹۶ (صص ۱۷۲-۱۵۷)

نقد تطبیقی - تحلیلی چهار شرح عرفانی دیوان حافظ با تکیه بر غزل آب حیات

۱- فرنگیس کمالوند

۲- امین رحیمی

چکیده

سیر شرح نویسی بر دیوان حافظ، از همان سال‌های پس از وفات وی آغاز شد و شارحان با هدف گشودن قفل صندوقچه پر رمز و راز دیوان خواجه شیراز، کوشیدند تا بهره‌مندی همگان را از این گنجینه عظیم و بی‌بدیل فرهنگی، سهل و میسر سازند. این تلاش‌ها، نه فقط در ایران که در خارج از این مرزها، آن هم از لحاظ تعداد به مراتب بیشتر صورت پذیرفت. ختمی لاهوری، خویشگی قصوری و اکبرآبادی از شبه‌قاره هند و باقریان‌موحد در داخل کشور، جزو خیل عظیم این شارحان بوده‌اند که در این پژوهش، به طور نمونه و با روشی توصیفی، به نقد تطبیقی - تحلیلی شروح آنها بر غزل آب حیات حافظ پرداخته شد. نتایج حاصل نشان می‌دهد که چهارشارح، بدون در نظر گرفتن زیبایی‌های ادبی و با دیدگاه عرفانی محض، این غزل را مورد واکاوی قرار داده‌اند. در این میان، جنبه عرفانی شرح ختمی با این که نسبت به سه شرح دیگر از قدمت بیشتری برخوردار است، قویتر بوده و به تعبیر اصطلاحی بزرگان صوفیه نزدیک‌تر است و اکبرآبادی و باقریان‌موحد، کاری جز بازگویی تعابیر دیگران انجام نداده‌اند.

کلید واژه‌ها: نقد تطبیقی - تحلیلی، شرح عرفانی، دیوان حافظ، آب حیات

۱- مقدمه

گنجاندن عمیق‌ترین و والاترین مفاهیم فلسفی و عرفانی، در قالب زیباترین و دلنشین‌ترین کلام،

Email: f-kamalvand@phd.arak.ac.ir

Email: a-rahimi@araku.ac.ir

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک (نویسنده مسئول)

۲- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک

تاریخ پذیرش: ۹۶/۹/۱۰

تاریخ دریافت: ۹۶/۳/۵

هنری است که بدون اغراق می‌توان گفت، از آن حافظ شیرازی است و بس. در طول قرون گذشته، شارحان و مفسران بسیاری، سعی در شرح غزل‌های حافظ داشته و هرکدام با رویکردی خاص و با توجه به شرایط زمانی و مکانی خود، به این امر روی آورده‌اند، اما همواره اختلافاتی آشکار میان برداشت‌های این شارحان از شعر وی وجود داشته‌است و این مسأله، در تحقیقات ادبی ما که دامنه بسیار وسیعی هم دارد، جای خالی پژوهشی‌های علمی در حوزه آسیب‌شناسی شروح نوشته شده بر دیوان حافظ را بیش از پیش آشکار می‌سازد. علاوه بر آن «در راستای ادبیات تطبیقی، پرداختن به نمادها و مفاهیم عرفانی و عواطف همسان بشری، در روند پدید آمدن آثار ادبی ملت‌های جهان، گامی در جهت شناساندن فرهنگ‌های مختلف و نشان دادن پیوندهای اندیشگی و فرهنگی می‌تواند باشد.» (واحد دوست، ۱۳۸۹: ۱۵۱)

۱-۱- بیان مسأله و سوالات تحقیق

در این مقاله، به بررسی تطبیقی تنها یک غزل از دیوان حافظ؛ آب حیات که همه حافظ پژوهان، بر عرفانی بودن آن اتفاق نظر دارند، در چهار شرح عرفانی پرداخته می‌شود. این شرح‌ها شامل سه شرح شبه‌قاره‌ای و نسبتاً قدیمی: «شرح عرفانی غزل‌های حافظ» از سیف‌الدین ابوالحسن عبدالرحمان لاهوری، متخلص به ختمی، در نیمه اول قرن یازدهم، «بحرالفراسه الالفاظ فی شرح دیوان خواجه حافظ» از عبیدالله خویشگی چشتی قصوری، متخلص به عبدی، در نیمه دوم قرن یازدهم و «بدرالشروح» از مولانا بدرالدین اکبرآبادی مربوط به قرن دوازدهم هجری و «شرح عرفانی غزل‌های حافظ» از شارح ایرانی معاصر، رضا باقریان موحد. همچنین تلاش دارد تا به دو پرسش اساسی نیز پاسخ دهد: ۱. این شارحان تا چه میزان در قابل فهم سازی مفاهیم غزل مورد نظر توفیق داشته‌اند؟ و ۲. کدام یک از این شروح در حل مشکلات معنایی غزل آب حیات به خواننده کمک می‌کند؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

با عنایت به اینکه بازنمایی دیدگاه عرفای هندی در مورد وجوه عرفانی غزل آب حیات حافظ و مقایسه آن با نظر شارحان عرفانی در داخل کشور که شرح باقریان موحد، برگرفته و ماحصلی از شروح آنهاست، از لحاظ مطالعات تطبیقی، اهمیت ویژه‌ای دارد و به پیدایی اندیشه‌هایی نو، درباره این غزل منجر می‌شود و دیدگاه و دریافت‌های اهل ادب و عرفان آن دیار از شعر حافظ را نمایان می‌سازد.

۳-۱- روش تفصیلی تحقیق

این مقاله از نوع تحقیقات توصیفی و با رویکرد تحلیل و تطبیق اسناد و مدارک کتابخانه‌ای موجود است که ابتدا هر یک از ابیات غزل را با توضیحات شارحان مورد نظر آورده‌است، پس از آن با ارائه معانی اصطلاحات عرفانی ابیات، براساس تعاریف بزرگان تصوف به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود در شرح این شارحان، با اقوال عرفا و در نتیجه، تعیین صحت و سقم آنها پرداخته‌است. شرح‌های مذکور، به ترتیب و به طور اختصار با حروف: الف، ب، پ و ت مشخص شده‌اند. لازم به ذکر است که در این تحقیق، دیوان حافظ به تصحیح علامه قزوینی و دکتر غنی (۱۳۷۶)، اساس کار قرار گرفته‌است و ابیات اضافی و الحاقی شرح‌ها (به سبب اختلاف نسخ مورد استفاده شارحان)، از آنجا که نه در این نسخه و نه در نسخه معتبر دیگر از دیوان حافظ به تصحیح خانلری (۱۳۶۲)، نیامده بود؛ به دلیل بی‌اعتباری مورد بررسی و مقایسه قرار نگرفت.

۴-۱- پیشینه تحقیق

مقالاتی چند، در مورد شروح شبه قاره‌ای مذکور نوشته شده که در حد معرفی شارحان و توصیف یا نقد شرح آنها بوده‌است. از جمله کتاب «فرهنگ شرح‌های حافظ» (۱۳۸۷) از بهادر باقری و مقاله «شرحی کهن و عرفانی بر شعر حافظ» (۱۳۷۵) از عبدالحمید صفارنیا و مقاله‌ای دیگر با عنوان «بررسی و نقد محتوایی کتاب بحر الفراسه» (۱۳۹۲) از نیر وفایی و «بحث و معرفی بحر الفراسه الالفاظ فی شرح دیوان خواجه حافظ از عبدالله خویشگی قصوری عبدی» (۱۳۷۱) از محمدخان مهرنور و نیز «نگاهی به شارحان دیوان حافظ شیرازی در شبه‌قاره» (۱۳۸۴) از رشیده‌حسن و در مورد شرح باقریان موحد، با توجه به این که اثری جدید التالیف است، هیچ کتاب یا مقاله‌ای، حتی در معرفی آن، نوشته نشده‌است، اما در باب این که غزلی از خواجه به صورت خاص و مجزا و از لحاظ تطبیقی در این شروح مورد نقد و تحلیل قرار گیرد، پژوهشی مشاهده نگردید.

۲- بحث

۱-۲- شأن صدور غزل آب حیات

این غزل، از جمله، رازآلودترین غزل‌های حافظ شیرازی است که از همان قرون پس از وفات وی، روایات مختلفی پیرامون آن در بین عامه شایع بوده‌است. ذکر یک نمونه از این روایات به طور خلاصه، خالی از لطف نیست. ختمی لاهوری گفته‌است: «به روایتی، شاخ نبات نام

معشوقه {ای} بود در شهر شیراز که به حسن و خوبی، آفت عهد خویش بود و از وفور طالبان، به هیچ کس نگاه نداشت. حضرت خواجه را از شدت غایت علاقه به وی، نه شب آرام ماند و نه روز قرار، و آن معشوق، اصلاً التفاتی به خواجه نداشت. حضرت خواجه، جهت وصل وی، به زیارت چهلستون - که زیارتگاهی است مشهور، بیرون شهر شیراز و هر که آنجا، شب‌های جمعه یک سال، متصل زنده دارد، هر مرادی که داشته باشد، به کام دل، سرانجام می‌یابد - اشتغال نمود. حسب‌الاتفاق، چون شب جمعه آخر سال آمد، به برکت آن مکان شریف، آن بت طناز، بی‌اختیار خود را به خدمت حضرت خواجه رسانید، به شوق تمام، اما خواجه، با وصف آنکه سال‌های دراز در محبت و سوز و گداز داشت، اصلاً به مصاحبت او تن نداده و به او التفات ننموده، خود را به دستور سابق، در آن مکان شریف رسانید و مشغول اوراد معهود گشت. هنگام سحر، خلاف معتاد، خواب بر خواجه غلبه کرد، به مجرد سر نهادن خوابش در ربود. در واقعه دید که حضرت خضر(ع) شیشه شراب معرفت به دست او داد و گفت این را بخور و از غصه و اندوه آن زن و غیره آلام علایق دنیا فارغ باش. چون از خواب بیدار شد، دید که آن شیشه شراب در دست {است}. شروع کرد به خوردن آن و ورود نمودن حقایق و معارف بر دل او و وصول یافتن به مرتبه ولایت. این قصه را در این غزل بی‌بدل، به طریق رمز و اشارت بیان می‌فرماید و در اواخر غزل، نام آن معشوق به حد صراحت می‌رساند. «ختمی لاهوری، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۱۹۹-۱۱۹۸)، پیدایی این روایات مختلف، برچه اساسی بوده و از کجا نشأت گرفته است، سؤالی است که به راحتی نمی‌توان پاسخی برای آن یافت. بدون شک، هیچ کدام از این روایات، به طور کامل، منطبق بر واقعیت نبوده و قابل استناد نیست، چون که «امثال آن را درباره دیگر عرفا و شعرای ایران مانند باباطاهر عریان و بشرحافی و غیره، بسیار ساخته‌اند و بدیهی است که همه آنها مورد تصدیق نتواند بود، بلکه از این داستان، ریاضت حافظ تأیید می‌شود، به خصوص با در نظر داشتن غزلی که خواجه در این باب فرموده است.» (معین، ۱۳۱۹: ۳۷۷) و این برداشت، زمانی که به خود غزل رجوع می‌شود، بسیار منطقی به نظر می‌رسد، حافظ می‌گوید که در شب قدری، مکاشفه‌ای برایش روی داده است و می‌دانیم که تمامی عرفای بزرگ، بارها بر این موضوع تأکید کرده‌اند که مکاشفه روی نمی‌دهد، مگر در دلی صافی که با ریاضت‌های نفسانی، صیقلی‌گشته و مهبای تابش انوارالهی شده باشد. (ر.ک: مقالات، ۱۳۸۹: ۱۳۳-۱۲۹)

۲-۲- شرح غزل

۲-۲-۱- آب حیات

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندران ظلمت شب آب حیاتم دادند

(حافظ، ۱۳۷۶: ۱۲۴)

الف: این غزل در صفحه ۱۱۹۶ تا ۱۲۰۴ از جلد دوم شرح ختمی (۱۳۷۸) و با ۱۱ بیت آمده است. در مورد آب حیات می گوید که: «از روی اصطلاح این طایفه علیّه، کنایت از چشمه عشق و محبت است که هر که از آن بچشد، به حیات معنوی، زنده ابدی گردد و هرگز نمیرد و فانی و معدوم نشود و بدان که در تمام غزل، فاعل دادند، قضا و قدر است...» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۱۹۹)

ب: این غزل در بحر الفراسه (۱۳۹۳)، دارای ۷ بیت و از صفحه ۵۲۹ تا ۵۳۱ می باشد. خویشگی، شرح خود را این گونه آغاز کرده است که: «در بعضی نسخ به جای نور، جام است و تقریر معنی آن است که دوش در وقت سحر، مرا از غصه قبض و فرقت، خلاص دادند و در آن ظلمت شب، مرا آب حیات که کنایت از محبت حق باشد، عطا فرمودند و ممکن است که دوش، مراد از روز میثاق باشد... کما فی قوله تعالی: «الستُ بربکم» (سوره اعراف- آیه ۱۷۲). (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۵۲۹)

پ: صفحه ۳۶۵ تا ۳۶۶ از کتاب بدرالشروح (۱۳۶۲)، به شرح این غزل اختصاص داشته و ۱۱ بیت دارد، اکبرآبادی می گوید: «آب حیات: چشمه آبست در ظلمت، هر که آن آب خورد، به طول حیات بمیرد.» (اکبرآبادی، ۱۳۶۲: ۳۶۵)

ت: در شرح باقریان موحد (۱۳۹۲) که براساس دیوان حافظ به تصحیح قزوینی- غنی است، این غزل ۸ بیت دارد و در صفحات ۲۰۸ و ۲۰۹ آمده است. درباره بیت اول نوشته است که: «دیشب، وقت سحر، مرا از غم و رنج نجات دادند و در آن تاریکی شب، آب حیات عشق را که زندگی- جاویدان می بخشد، به من نوشاندند.» (باقریان موحد، ۱۳۹۲: ۲۰۹)

نقد و بررسی: در این بیت، سخن بر سر آب حیات است. ختمی، خویشگی و شارح ایرانی، هر سه آب حیات را کنایه از عشق و محبت الهی گرفته اند. اکبرآبادی در مورد بیت اول به آوردن معنی پاره ای از لغات، از جمله آب حیات اکتفا نموده و بیت را شرح نکرده است. ابتدا لازم است به تعریف اصطلاحی آب حیات در عرفان نگاهی بیندازیم: «در اصطلاح سالکان، کنایه از چشمه عشق و محبت است که هر که از آن بچشد، هرگز معدوم و فانی نگردد.» (سجادی، ۱۳۸۳: ۲) و «عشق و

محبّت الهی که به کاملان و واصلان، چون به مرحله فناء فی الله رسند، زندگانی جاوید بخشد تا به مقام بقاء بالله ارتقا یابند.» (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۱: ۷)، بنابراین، خویشگی و باقریان به معنای عرفانی آب حیات درست اشاره کرده اند اما معنایی که ختمی ارائه داده است، کاملتر بوده و مطابق با معنای اصطلاحی آن در زبان عرفان است.

۲-۲-۲ بیخودی و تجلی

بیخود از شعشعۀ پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند
(حافظ، ۱۳۷۶: ۱۲۴)

الف: «حجب عزّت از میان برداشتنند و مرا بیخود و فانی از نور پرتو تجلی ذاتی کردند و باده استغراق از نور تجلی صفاتی دادند- تجلی ذاتی آن است که سالک در آن تجلی، فانی مطلق شود و علم و شعور و ادراک مطلقاً نماند و...، و تجلی صفاتی آن است که حضرت حقّ به صفات سبعة ذاتیه که حیات و علم و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام است، بر سالک متجلی شود و گاه باشد که تجلی صفاتی، متمثل به نور سیاه نماید. یعنی حقّ را متمثل به صورت نور سیاه بیند.» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۰۰-۱۱۹۹)

ب: در بحرالفراسه به جای جام، کلمه نور آمده است، به این شکل: باده از نور تجلی صفاتم دادند و آورده که: «از روشنی مشاهده تجلی ذاتی، مرا بیهوش کردند و باده از نور تجلی صفات مرا نیز دادند و حاصل آنست که مرا بسط بعد از قبض حاصل شد و نور تجلی ذاتی و صفاتی به من دست داد.» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۵۲۹)

پ: «تجلی: روشنائی و در اصطلاح این طایفه، عبارت از آنچه ظاهر شود بر قلب از انوار و آن چند قسم است: تجلی شهودی و آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی و نوری و معنوی و وجدانی و قهری، اما تجلی صفاتی آنست که حق را به صفات سبعة ذاتیه که قدرت و حیات و علم و اراده و سمع و بصر و کلام است و گاه تجلی صفاتی به نور سیاه نماید. یعنی حقّ را متمثل به نور سیاه بیند.» (اکبرآبادی، ۱۳۶۲: ۳۶۵)

ت: «با تجلی و تابش نور ذات حق بر دلم، از خود، بیخود گشتم و در آن سرگشستگی، جامی پر نور از تجلیات صفات الهی را به من نوشاندند و به این ترتیب، دلم از راز و اسرار عالم غیب آگاه شد.» (باقریان موحد، ۱۳۹۲: ۲۰۹)

نقد و بررسی: واژه‌های مورد نظر در این بیت، بیخود و تجلی است. ختمی پس از شرح بیت، به تعریف تجلی و انواع آن پرداخته و بیخودی را به معنی فانی شدن گرفته‌است. خویشگی برای تجلی، معنایی نیاورده و بیخودی را به معنی بیهوشی آورده‌است و اکبرآبادی، معانی لغوی و اصطلاحی تجلی را بیان نموده و بیخودی را معنا نکرده‌است. باقریان، این واژه‌ها را در همان معنای لفظی آنها به کار برده‌است، اما معنای تجلی در عرفان: «تجلی یعنی آنچه از انوار غیبی که بر دلها آشکار می‌شود و آن را انواعی است.» (گوهرین، ۱۳۷۶، ج ۳: ۲۰) و در نگاه اکثر عرفا، بیخودی، رسیدن به مقام فناست: «فنا، ساقط شدن صفت‌های رذیله، و آن با زیادی ریاضت است.» (جرجانی، ۲۰۰۴: ۱۴۲) و برپایه همین اصل است که «بیخودی و بی‌خبری از خود و از میان بردن تعینات، طریقه بزرگ شناخت و اتصال به خداست.» (کیخای فرزانه و سلیمی خراشاد، ۱۳۹۴: ۱۰۶)، زیرا که وصل سالک جز با فانی شدن در عشق محبوب حقیقی میسر نمی‌گردد. به نظرمی‌رسد که تعریف ختمی از تجلی و بیخودی، از تعاریف سه شارح دیگر، جامع‌تر و بهتر است؛ البته، اکبرآبادی نیز برای تجلی، معنایی شبیه به آنچه ختمی گفته، اما خیلی مختصرتر از آن آورده‌است. لازم به ذکر است که تلمیح آشکار این بیت به آیه ۱۴۳ سوره اعراف: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ إِنَّا كُنَّا كَافِرِينَ» و آیه ۱۳۹ سوره اعراف: «فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ»، از چشم هر چهار شارح دور مانده‌است و کمترین اشاره‌ای به آن نکرده‌اند.

2-2-3- شب قدر

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده‌شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند (حافظ، ۱۳۷۶: ۱۲۴)

الف: «شب قدر در اصطلاح این طایفه علیّه، آن شب که سالک را به تجلی خاص و ذاتی مشرف گردانند تا بدان تجلی، بشناسد قدر و رتبت خود به نسبت با محبوب، و آن وقت، ابتدای وصول سالک است به عین جمع.» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۰۰)

ب: «شب قدر، اینجا به معنی شب برات است و اکثر مردم، شب قدر را بر شب برات نیز حمل می‌کنند یا شب قدر به معنی لغوی، بر شب برات محمول باشد یا آنکه به معنی مصطلح بود و شب برات به او نیز درست است.» (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۵۳۰)

پ: «آن شب قدر: آن شب عزیز و مکرم.» (اکبرآبادی، ۱۳۶۲: ۳۶۵)

ت: «چه سحرگاه و شب مبارک و خجسته‌ای بود، آن شب قدری که سند آزادی از گناهان را به دست من دادند و نور معرفت، دلم را روشن نمود و اجازه‌ راهیابی به کوی عشق را به من دادند.» (باقریان موحد، ۱۳۹۲: ۲۰۹)

نقد و بررسی: در این بیت، ترکیب شب قدر مورد نظر است. ختمی از آن به شبی که سالک را به تجلی خاص و ذاتی مشرف گردانند و آن ابتدای وصول سالک است به عین جمع، تعبیر نموده است. خویشگی آن را به معنی شب برات گرفته است. اکبرآبادی، فقط معنای لغوی شب قدر را ذکر کرده و بیت را نیازمند شرح ندیده است. باقریان نیز شب قدر را به همان معنای لغوی آن آورده است. در فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، در تعریف شب قدر، به نقل از فخرالدین عراقی آمده است: «بقای سالک را به وجود حق تعالی که در عین استهلاک است، شب قدر گویند.» (سجادی، ۱۳۸۳: ۴۹۷) و نیز داریم: «شبی که سالک در آن شب، به تجلی خاصی اختصاص می‌یابد و با آن تجلی، قدر و مرتبت او، نسبت به خدا معلوم می‌شود و این ابتدای وصول سالک به عین الجمع و مقام بزرگان عرفا است.» (جرجانی، ۲۰۰۴: ۱۶۳)، با این تعاریف، می‌توان گفت، تعبیر ختمی از شب قدر، همان بیان عرفانی آن است.

2-2-4- آینه و صف جمال

بعد از این روی من و آینه و صف جمال که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند (حافظ، ۱۳۷۶: ۱۲۴)

الف: در شرح ختمی، مصراع اول، به این شکل آمده است: بعد از این روی من و آینه حسن و جمال، و در معنی بیت بیان می‌دارد که: «در این بیت، تعریض ترتیب تجلیات را نموده، می‌گوید که بعد از این، روی توجه و تلاش من و التزام مکاشفه آینه حسن و جمال صفاتی؛ زیرا که به وسیله حسن و جمال صفاتی، خبر از جلوه و تجلی ذاتم دادند.» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۰۱)

پ: «بعد از این: الحال، آینه و صف جمال: کنایه از عشق است.» (اکبرآبادی، ۱۳۶۲: ۳۶۶)

ت: «از این به بعد، دل من آینه‌ای خواهد شد که تنها، جمال زیبای معشوق را نمایان می‌سازد و من این آینه را که جایگاه جلوه‌گری ذات حق است، پاس می‌دارم و از آن غفلت نخواهم کرد.» (باقریان موحد، ۱۳۹۲: ۲۰۹)

نقد و بررسی: در این بیت، بحث بر سر آینه است. ختمی، تعریفی اصطلاحی برای آینه نیاورده است و منظور بیت را اشاره به ترتیب تجلیات می‌داند. این بیت در بحر الفراسه نیامده است. اکبرآبادی،

ترکیب اضافی آینه وصف جمال را کنایه از عشق گرفته است. باقریان، آینه را دل و جایگاه جلوه‌گری ذات حق، معنی نموده است. عرفا می‌گویند: «در عالم انسان، قلب، آینه وجه باقی است.» (حمویه، ۱۳۶۲: ۱۳۱)، نسفی گوید: «در دریای محیط، آینه گیتی نمای نهاده‌اند... آن دریا، عالم غیب و آن آینه، دل انسان کامل است.» (نسفی، ۱۳۷۱: ۲۳۷)، می‌بینیم که تنها باقریان برای آینه، معنای عرفانی آن را آورده است.

2-2-5- مستحق

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و اینها بزکاتم دادند

(حافظ، ۱۳۷۶: ۱۲۴)

الف: «یعنی من اگر حسب خواهش، کامروا شدم، جای عجب نیست؛ زیرا که به سبب غلبه عشق، مستحق تجلیات مذکور شده بودم و این عطای تجلیات، به طریق زکاتم دادند و ایصال زکات به مستحق زکات، تعجب ندارد.» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۰۱-۱۲۰۰)

پ: فقط معنی لغوی کامروا را ذکر نموده و در ادامه، چند سطر از تمهیدات عین القضاة را با ذکر منبع، در مورد میزان زکات و شرایط آن آورده است (ر.ک: تمهیدات، ۱۳۹۳: ۲۷-۲۶). (اکبرآبادی، ۱۳۶۲: ۳۶۵)

ت: «اگر به تمام آرزوهای خود، دست یافتم و دلشاد گشتم، جای شگفتی ندارد؛ زیرا مستحق بودم که اینها را به عنوان زکات به من دادند.» (باقریان موحد، ۱۳۹۲: ۲۰۹)

نقد و بررسی: کلمه مورد نظر در این بیت، مستحق است. ختمی، اکبرآبادی و باقریان، آن را به همان معنای لغوی گرفته‌اند. در بحر الفراسه، این بیت نیز نیامده است، و اما تعریف اصطلاحی مستحق یا فقیر در عرفان: «در کشف اللغات می‌گوید: فقر نزد سالکان، عبارت از فنا فی الله است و آنچه فرموده‌اند که الفقر سواد الوجه فی الدارین، عبارت از آن است که سالک، بالکلیه فانی فی الله می‌شود، به حیثیتی که او را در ظاهر و باطن، دنیا و آخرت را وجود نماند و به عدم اصلی و ذاتی راجع گردد و آن را فقر حقیقی گویند.» (تهانوی، ۱۹۹۶، ج ۲: ۱۲۸۳)، کشف المحجوب، فقیر را این‌گونه معرفی می‌کند: «فقیر، محفوظ الجوارح بود از زلزل و محفوظ الحال از خلل. نه بر تنش معصیت و زلت رود و نه بر حالش خلل و آفت صورت گیرد.» (هجویری، ۱۳۸۳: ۱۷)، بنابراین، شارحان برای کلمه

مستحق، تعریف عرفانی مناسبی نیاورده و به همان معنای لغوی آن بسنده کرده‌اند، در صورتی که در این بیت، حافظ به هر دو معنای لغوی و اصطلاحی واژه مذکور توجه داشته‌است.

2-2-6- دولت، جور و جفا

هاتف آن روز بمن مژده این دولت داد که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند

(حافظ، ۱۳۷۶: ۱۲۴)

الف: «هاتف غیب، مرا بشارت این دولت عظمی که عبارت از مشاهده تجلی ذاتی و مکاشفه تجلی صفاتی است، داد و تسلی نمود که بر جور و جفای آن معشوقه بی‌وفا، استقامت صبر و ثباتم دادند. چه، موجب ادراک سعادت ابدی است و منافع آن بی‌شمار است «أما یوفی الصابرون أجرهم بغير حساب» (سوره زمر-آیه ۱۰)، سر این معنی است». (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۰۱)

ب: این بیت در بحر الفراسه، چنین است: من همان روز بدیدم که ظفر خواهم یافت/ که بر افسوس عدو صبر و ثباتم دادند. (خویشگی قصوری، ۱۳۹۳: ۵۳۰)

پ: اکبرآبادی، مصراع دوم را به این صورت آورده‌است: که ببازار غمت صبر و ثباتم دادند. «هاتف: فرشته، جور و جفا: رنج و تصدیع». (اکبرآبادی، ۱۳۶۲: ۳۶۶)

ت: «فرشته خوشبختی و سروش عالم غیب، آن روز این مژده را داد که سرانجام بر اثر صبر و شکیبایی در برابر ناملایمات و رنج‌ها، توفیق وصال با یار و رسیدن به تجلیات ذات و صفات حق را پیدا نمودی». (باقریان موحد، ۱۳۹۲: ۲۰۹)

نقد و بررسی: کلمات مورد بررسی در این بیت، دولت و جور و جفا است. ختمی، دولت را مشاهده تجلی ذاتی و مکاشفه صفاتی گرفته و جور و جفا را به همان معنی لغوی آورده‌است. در شرح خویشگی، به علت متفاوت بودن بیت، این دو کلمه نیامده‌است. اکبرآبادی برای این بیت هم جز ترجمه چند لغت، شرحی نیاورده‌است. باقریان، دولت را وصال با یار و رسیدن به تجلیات ذات و صفات حق، و جور و جفا را به همان معانی لغویشان گرفته‌است. در اصطلاح عرفا: «دولت در معنی ذوقی، عنایت خداوند است. دولت درویشان، قطع علائق از تمتعات و بهره‌های دنیا و عروج به مقام روحانیات است». (سجادی، ۱۳۸۳: ۳۹۶) و «جور نزد اهل ذوق، بازداشتن سالک از سلوک است به واسطه موانعی که به سبب قصور سالک باشد و مرتبه خذلان سالک است». (عراقی، ۱۳۸۲: ۲۷) و «جفا در اصطلاح، پوشانیدن دل سالک از معارف و مشاهدات است و

بی‌وفایی محبوب را نیز جفا گویند.» (سجادی، ۱۳۸۳: ۲۸۷)، بر همین اساس، ختمی و باقریان معنای عرفانی درستی از دولت آورده‌اند، اما جور و جفا را در این بیت از اصطلاحات عرفانی نگرفته‌اند.

2-2-7- صبر

این همه شهد و شکر کز سخنم میریزد اجر صبریست کزان شاخ نباتم دادند (حافظ، ۱۳۷۶: ۱۴۶)

الف: «می‌فرماید که این همه شهد معارف و شکر حقایق که از سخن من می‌ریزد و می‌تراود، اجر صبری است که از شاخ نباتم دادند آن شب که ترک صحبت او نموده، به مزار مذکور رفتم.» (ختمی - لاهوری، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۰۳)

پ: «شهد و شکر: لطائف و ظرائف و حقایق و معارف، شاخ نبات: قلم و نیز نام معشوقه.» (اکبرآبادی، ۱۳۶۲: ۳۶۶)

ت: «این همه معانی و تعبیرهای لطیف و شیرین و زیبا که از سخن من می‌ریزد، تحفه و پاداشی است که آن را به سبب شکیبایی و نگهداری قلم و قدرت بیان من عطا کردند.» (باقریان موحد، ۱۳۹۲: ۲۰۹)

نقد و بررسی: ابتدا لازم است که توضیحاتی در مورد شاخ نبات بیاوریم: «افراد فراوانی، اغلب از عامه حافظ دوستان، از همین بیت، معشوقی را به نام «شاخ نبات» برای خواجه ساخته‌اند، خواه آن را نام او دانسته باشند و خواه استعاره‌ای از او. قضایا هم به مرور صبغه اعتقادی به خود گرفته، چنان که عوام حتی به او قسم می‌خورند یا شاعر را برای اجابت نبات خودشان، به این موجود برساخته قسم می‌دهند. «شاخ نبات» یا «نبات» در دیگر ابیات حافظ هم معنایی به جز شیرینی (البته همراه با ایهام «نبات» به گیاه، به دلیل نیشکر) ندارد.» (حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۳: ۲۳۲۱)، می‌دانیم که ایهام اصلی‌ترین آرایه در شعر حافظ است، بنابراین، ایهام نبات به گیاه که منظور همان نیشکراست، با وجود قرآینی چون شهد و شکر که در تناسب با آن است و بعد از آن، ذکر کلمه سخن، جای شکی باقی نمی‌گذارد که منظور حافظ از شاخ نبات، قلم است. در تأیید این سخن، باید گفت که آوردن شاخ نبات به معنای قلم در اشعار شاعران قبل از حافظ نیز سابقه دارد. (ر.ک: شهیدی، ۱۳۸۲: ۱۸۳)، استاد فروزانفر در توضیح کلمه صبر، در شرح دفتر اول مثنوی و ذیل بیت: هر که صبر آورد، گردون بررود/ هر که حلوا خورد، واپس تر رود (۱۶۰۲/۲)، آورده است: «صبر مخفف «صبر» (به کسر دوم)، عصاره گیاهی است... مملو از رطوبت، در غایت تلخی.» (فروزانفر، ۱۳۴۸: ۶۴۰) و «در تعبیرات صوفیه

و علم اخلاق، خودداری از جزع است، نسبت به امری مکروه و نامطلوب، به هر صورت، صبر به هر یک از دو معنی، با تلخی و تحمل مکروه، مناسب و همراه است. «همان» و در مصراع دوم آن بیت، کلمه حلوا یا شیرینی آمده است که درباره آن چنین می‌گوید: «ذکر حلوا، بیشتر با معنی اول مناسبت دارد و به طریق ایما و اشارت به معنی دوم نیز دلالت می‌کند.» (همان)، با توجه به این مطالب، اگر در بیت حافظ هم، کلمه صبر را به هر دو معنای گفته شده، بگیریم، بیراهه نرفته‌ایم. با معنای گیاه تلخ، شاخ‌نبات نیز به معنای گیاه نیشکر می‌آید (ایهام تضاد) و از آن، به قلم تعبیر می‌شود. و اما معنای عرفانی صبر، از این قرار است: «صبر، ترک شکایت از سختی بلا نزد غیر خداست.» (جرجانی، ۲۰۰۴: ۱۱۲)، در مصباح‌الهدایه آمده است: «معنی صبر در عرف، حبس مرید است از مراد منهی عنه» (کاشانی، ۱۳۸۹: ۵۴۲)، ختمی، شاخ‌نبات را نام معشوقه حافظ و صبر را ترک مصاحبت وی دانسته است. در شرح خویشگی، این بیت نیز دیده‌نشود. اکبرآبادی فقط دو ترکیب شهد و شکر و شاخ‌نبات را معنا نموده است و با آوردن دو معنای متفاوت قلم و معشوقه برای شاخ‌نبات، نشان داده است که در انتخاب یکی از این معانی به عنوان مفهوم مورد نظر شاعر، مردد بوده است و باقریان، شاخ‌نبات را قلم و قدرت بیان، و صبر را به معنی لغوی آن؛ یعنی شکیبایی - گرفته است. بنابراین، فقط باقریان، شاخ‌نبات را درست معنی نموده است و چنان که می‌بینیم، هیچ کدام از شارحان به معنای عرفانی صبر اشاره‌ای نکرده‌اند.

2-2-8- همّت و انفاس

همّت حافظ و انفاس سحرخیزان بود که ز بند غم آیام نجاتم دادند

(حافظ، ۱۳۷۶: ۱۲۴)

الف: مصراع اول این بیت در شرح ختمی به این شکل است: همّت عالی انفاس سحرخیزان بود...: «همّت عالی، توجه قلب را گویند، به جمیع قوای روحانی؛ یعنی توجه تام انفاس متبرکه سحرخیزان و شب بیداران که «تتجافی جنوبهم عن المضاجع» (سوره سجده-آیه ۱۶)، از بستر خواب، پهلو تهی می‌کنند، وصف حال ایشان است، شامل حال من بود که از بند و قید غم ایام و اندوه روزگار نجاتم دادند.» (ختمی لاهوری، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۲۰۳)

پ: «معنی این بیت، آن است که سبب خلاص من ازین غموم و هموم، توجه خاطر عاطردرویشان بود.» (اکبرآبادی، ۱۳۶۲: ۳۶۶)

ت: «همّت و توجه حافظ و دعای عارفان و سحرخیزان، آن چیزهایی بودند که مرا از اسارت بندهای غم و درد روزگار نجات بخشیدند.» (باقریان موحد، ۱۳۹۲: ۲۰۹)

نقد و بررسی: در این بیت، واژه‌های همّت و انفاس مورد بحث است. ختمی، همّت را توجه قلب به تمام قوای روحانی و نفس را همان نفس و دم معنی کرده است و در ارتباط با این بیت، آیه‌ای قرآنی ذکر می‌کند که بسیار مناسب و بجا می‌باشد. در بحر *الفراسه*، این بیت هم نیامده است. اکبرآبادی برای همّت، معنی خاصی نیاورده و انفاس را توجه خاطر معنی کرده است. باقریان نیز از همّت، به توجه و از انفاس، به دعا تعبیر نموده است. جرجانی درباره همّت می‌گوید: «توجه قلب و قصد او با تمام قوای روحانی به سوی حق، برای حصول کمال برای آن یا غیر آن.» (جرجانی، ۲۰۰۴: ۲۱۶-۲۱۵) و «نفس عبارت است از دوام حال مشاهده و تواتر و تعاقب امداد آن که حیات قلوب اهل محبت بدان مربوط است، بر مثال تواتر و تعاقب امداد انفاس که بقای حیات قوالب، بدان مشروط است.» (کاشانی، ۱۳۸۹: ۲۸۸)، با نگاهی به نظرات این عرفا درمی‌یابیم که تعبیر ختمی از همّت و نفس، برگرفته از معانی اصطلاحی آنها در عرفان است.

۳- نتیجه

این غزل، روایتی است که طی آن، خواجه شیراز به بیان یکی از تجارب عرفانی خود می‌پردازد. سه شارح شبه‌قاره‌ای: ختمی‌لاهوری، اکبرآبادی و عبدی و شارح ایرانی، باقریان موحد، هرکدام به نوبه خود کوشیده‌اند تا حد امکان، خواننده را در راهیابی به عمق معانی و مفاهیم عرفانی نهفته در دل این غزل، یاری دهند. ختمی به طور تفصیل به هر بیت پرداخته و با استفاده از کتب مهم صوفیه، به ویژه *رساله تعریفات* جرجانی، ابیات را معنی می‌کند، بنابراین، درجه اعتبار معانی ارائه شده توسط ختمی، بسیار افزایش می‌یابد؛ هر چند که در مورد یک یا دو بیت، معانی نادرستی ارائه می‌دهد و این امر، ریشه در ذهنیت اشتباه شاعر، در مورد شأن سرایش غزل دارد و مطلب دیگر اینکه استعمال تعبیر غلیظ عرفانی، شرح او را تا حدودی مشکل ساخته است. اکبرآبادی، جز بیان معنی لغوی و گاه اصطلاحی دو یا چند واژه‌ای که به نظرش، تنها محل اشکال بیت بوده، کار خاصی انجام نداده است و خویشگی که در این میان، از متفاوت‌ترین نسخه دیوان حافظ، در تعداد، ترتیب و شکل ابیات استفاده کرده است، در همان ابیات مشترک که زیاد هم نیستند، نتوانسته است، این غزل را به خوبی برای خواننده قابل فهم سازد. باقریان موحد، بدون توجه به معنای اصطلاحی لغات، معنایی

ساده و روان ارائه می‌دهد که با صراحت می‌توان گفت، شرح وی بر این غزل، بازگفتی است از شروح دیگر شارحان داخل کشور و مطلبی جدید و یا مضاف بر آنها ندارد. همان‌طور که ملاحظه شد، از آنجا که هرچهار شارح، براساس ذهنیت و باورداشت‌های خود به شرح این غزل اقدام کرده‌اند، لذا به جنبه ادبی آن، کمترین توجهی نداشته و تنها در صدد برجسته نمودن وجهه عرفانی شاعر بوده‌اند، ختمی، آن هم تنها در یک مورد (بیت اول)، به نکته‌ای دستوری اشاره نموده و فاعل بیت را مشخص ساخته است. همچنین، نباید از نظر دور داشت که چهار شارح مذکور از نسخه‌های متفاوتی استفاده کرده‌اند و چون ظاهریات در شرح آنها تأثیر دارد، بنابراین، با شروح مختلفی برای ابیات مواجه شدیم. در بین سه شارح شبه‌قاره‌ای، ختمی از نسخه صحیح‌تری نسبت به دو شارح دیگر استفاده کرده است؛ چرا که اختلاف آن با ابیات نسخه معیار در این پژوهش کمتر است. از آنچه که گفته شد، نتیجه می‌گیریم که در مجموع، شرح ختمی بر غزل آب‌حیات حافظ، نسبت به سه شرح دیگر از جنبه عرفانی قویتری برخوردار است.

۴- منابع

۱- قرآن کریم.

۲- اکبرآبادی، مولانا بدرالدین، بدرالشروح، مصحح محمد عبدالاحد، تهران: امین، ۱۳۶۲.

۳- باقریان‌موحد، رضا، شرح عرفانی دیوان حافظ، چاپ سوم، قم: کومه، ۱۳۹۲.

۴- باقری، بهادر، فرهنگ شرح‌های حافظ، چاپ اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷.

۵- تهانوی، محمدبن علی، کشف اصطلاحات الفنون والعلوم، جلد دوم، چاپ اول، بیروت: ناشرون، ۱۹۹۶م.

۶- جرجانی، علی بن محمد، معجم التعریفات، به اهتمام محمد صدیق منشاوی، قاهره: دارالفضیله، ۲۰۰۴م.

۷- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، دیوان حافظ، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۶.

۸- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، دیوان غزلیات حافظ، تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲.

- ۹- حسن، رشیده، **نگاهی به شارحان دیوان حافظ شیرازی در شبه قاره**، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، شماره ۸۰، صص ۱۲۲-۱۰۷، ۱۳۸۴.
- ۱۰- حموی، سعدالدین، **المصباح فی التصوف**، با مقدمه و تصحیح نجیب مایل هروی، چاپ اول، تهران: مولی، ۱۳۶۲.
- ۱۱- حمیدیان، سعید، **شرح شوق: شرح و تحلیلی بر اشعار حافظ**، جلد سوم، چاپ دوم، تهران: قطره، ۱۳۹۲.
- ۱۲- ختمی لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمان، **شرح عرفانی غزل های حافظ**، تصحیح و تعلیقات از بهاء الدین خرمشاهی، کورش منصوری، حسین مطیعی امین، تهران: قطره، ۱۳۷۸.
- ۱۳- خویشگی قصوری، عبیدالله، **بحر الفراسه الالفاظ فی شرح دیوان حافظ**، تصحیح و تعلیقات از ایوب مرادی و سارا چالاک، تهران: اسحاق، ۱۳۹۳.
- ۱۴- سجادی، سیدجعفر، **فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**، چاپ هفتم، تهران: طهوری، ۱۳۸۳.
- ۱۵- کیخای فرزانه، احمد رضا و سلیمی خراشاد، **سودابه، دیدگاه عرفانی خواجه معین چشتی بر اساس دیوان منسوب به وی**، فصلنامه مطالعات شبه قاره، سال هفتم، شماره بیست و سوم، دانشگاه سیستان و بلوچستان، صص ۹۷-۱۱۶، تابستان ۱۳۹۴.
- ۱۶- شجاعی، محمد، **مقالات: طریق عملی تزکیه (۱)**، چاپ نهم، تهران: سروش، ۱۳۸۹.
- ۱۷- شهیدی، سیدجعفر، **شرح لغات و مشکلات دیوان انوری**، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۲.
- ۱۸- صفارنیا، عبدالحمید، **شرحی کهن و عرفانی بر شعر حافظ**، ماهنامه کلک، شماره ۷۳ و ۷۴ و ۷۵، صص ۴۶۴-۴۶۱، ۱۳۷۵.
- ۱۹- عراقی، فخرالدین ابراهیم، **رسالة لمعات و رسالة اصطلاحات**، به سعی جواد نوربخش، چاپ دوم، تهران: یلدا، ۱۳۸۲.
- ۲۰- فروزانفر، بدیع الزمان، **شرح مثنوی شریف**، جلد دوم، چاپ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- ۲۱- کاشانی، عزالدین محمود، **مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه**، تصحیح جلال الدین همایی به کوشش کورش نسبی، چاپ اول، تهران: زوآر، ۱۳۸۹.

- ۲۲- گوهرین، سیدصادق، شرح اصطلاحات تصوف، جلد اول و سوم، چاپ دوم، تهران: زوار، ۱۳۷۶.
- ۲۳- معین، محمد، حافظ شیرین سخن، تهران: نشریه بنگاه بازرگانی پروین، ۱۳۱۹.
- ۲۴- محمدخان، مهرانور، بحث و معرفی بحر الفراسه الالفاظی شرح دیوان خواجه حافظ از عبدالله خویشگی قصوری عبدی، سخن اهل دل، صص ۷۱۸-۷۱۳، تهران: کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۷۱.
- ۲۵- نسفی، عزیزالدین، الانسان الكامل، تصحیح ماریژان موله، تهران: طهوری، ۱۳۷۱.
- ۲۶- واحد دوست، مهوش، هم نهادی در اشعار حافظ و امینسکو، پژوهشنامه ادب غنایی، سال هشتم، شماره پانزدهم، دانشگاه سیستان و بلوچستان، صص ۱۷۰-۱۴۵، پاییز و زمستان ۱۳۸۹.
- ۲۷- وفایی، نیر، بررسی و نقد محتوایی کتاب بحر الفراسه، فصلنامه زبان و ادب فارسی، سال پنجم، شماره ۱۵، دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنندج، صص ۱۸۴-۱۶۴، ۱۳۹۲.
- ۲۸- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف المحجوب، مقدمه و تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، چاپ چهارم، تهران: سروش، ۱۳۸۳.
- ۲۹- همدانی، عین القضاة، تمهیدات، مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیف عسیران، تهران: اساطیر، ۱۳۹۳.